

بررسی تطبیقی اقتصاد بخش عمومی در الگوی اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و دولتهای رفاه

احمد جعفری صمیمی^۱

حسن زرین اقبال^۲

محمد رضا زیبایی^۳

کاوه درخشانی درآبی^۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۲

چکیده

این مقاله به دنبال مقایسه الگوی بخش عمومی در الگوهای اقتصادی قانون اساسی ج.ا.ایران و دولتهای رفاه برآمده است. این دو مقایسه بر اساس اصول و اهداف دو الگو، و قواعد اقتصادی حاکم بر اقتصاد بخش عمومی صورت پذیرفت. ملاحظه گردید که نقش دولت در هر دو الگو مطابق با ادبیات اقتصادی متعارف بخش عمومی تا حد مناسبی قابل انطباق می باشد. اما در بررسی ادبیات مکتبی و ظرفیت نهادی دولت در دو الگو، ترجیحات نهادی قانون اساسی ج.ا.ایران بر دولت رفاه نمایان گردید. مشکلات ساختاری دولت و ناکارآمدی دولتهای رفاه، خصوصاً عدم تکافوی نظام هنجارهای اقتصادی (مکتب) آن در حوزه عمل که به دور شدن از اهداف عدالتخواهانه و عدم توازن در اقتصاد دامن زده است، منشأ اصلی این تفاوت است. این در حالی است که چارچوب هنجاری دولت در نظام اقتصادی قانون اساسی کشور قابلیت جبران کاستی های موجود را فراهم نموده است. در همین ارتباط توصیه گردید دولت با بهره گیری از ظرفیت موجود مبنایی الگوی اقتصادی قانون اساسی در بخش غیردولتی، زمینه های مشارکت عموم در راستای تحقق اهداف موضوعه اقتصاد را تقویت نماید. به عنوان یک راهکار، دولت می تواند ضمن مراقبت از دائمی نشدن مداخلات غیر ضرور خود در اقتصاد از طریق تمرکز بر بهبود و توسعه فرهنگ اقتصادی، به کارآمدی نظام اقتصادی در تحقق هدف عدالت اقتصادی و تصحیح حرکت انتقالی اموال کمک نماید.

واژگان کلیدی: اقتصاد بخش عمومی، دولت رفاه، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مکتب اقتصادی، نظام اقتصادی، فرهنگ اقتصادی، عدالت اقتصادی،

طبقه بندی JEL: H7, H83, Z1

jafarisa@umz.ac.ir

۱. استاد اقتصاد دانشگاه مازندران

۲. کارشناس ارشد اقتصاد پولی، پژوهشگر مرکز پژوهشهای مجلس و مدرس دانشگاه پیام نور تهران (نویسنده مسئول)،
zarineghbal@gmail.com

۳. دکترای جغرافیا و برنامه ریزی شهری، مدرس دانشگاه تربیت مدرس، مشاور مرکز گفتگوی ادیان سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
zibai1358@yahoo.com

derakhshani.kaveh@gmail.com

۴. استادیار گروه اقتصاد دانشگاه لرستان

۱. مقدمه و ادبیات موضوع

برنامه پژوهشی «اقتصاد قانون اساسی» از دهه ۱۹۷۰ توسط جیمز بوکانان و گوردون تالوک با کتاب "محاسبه رضایت: بنیادهای منطقی دموکراسی مشروطه"، شروع شده و در دهه ۱۹۹۰ به اوج و شکوفایی خود رسید (کدخدائی، ۱۳۹۰). تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در میانه این دوره با تبیین‌هایی در حوزه‌های مختلف از جمله حوزه اقتصاد همراه بوده است. تفصیل موضوعات اقتصادی در این سند حقوق اساسی تا آنجایی است که از آن به الگوی اقتصادی یاد شده است. در این الگو، نقش دولت در اقتصاد با ابزار و اهداف و مسؤلیت‌های گوناگون از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است (زرین اقبال، ۱۳۸۱). به طور قطع، رویکرد قانون اساسی در اقتصاد در پارادایم اقتصاد سیاسی آن قابل درک است. سؤال اینجاست که در قانون اساسی چه نوع رویکردهایی در حوزه‌های اجتماعی از جمله اقتصاد مطرح است؟ برخی نظریه‌ها مانند نظریاتی با گرایش‌های ارتودکسی، تک رویکردی بوده و رسالت آن را صرفاً پیش‌بینی رفتارها بر اساس فرض رفتار عقلانیت ابزاری می‌دانند. برخی دیگر بر رویکردهای رادیکال و متدولوژی آنارشیستی استوارند و به هیچ روش خاصی قائل نیستند (دادگر، ۱۳۹۱). در کنار این روش‌های حدی، رویکردهای واقع بینانه بینابینی‌ای چون روش‌های نهادگرایی، اخلاق‌مدار کینزی، اقتصاد اجتماعی و اقتصادی رفتاری نیز مطرح است (دادگر، ۱۳۹۰) که رویکرد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را باید در این گونه اقتصادهای سیاسی طبقه بندی نمود.

از دیگر موضوعات مهم، اندازه و تشکیلات کلان دولت‌ها و نقشی است که در انجام مسؤلیت‌ها و حدود و ثغور آن در اقتصاد دارد. مهمترین هدف، متناسب سازی اندازه دولت و منطقی نمودن نقش آن است. به طور قطع، نمی‌توان سهم خاصی را برای دولت‌ها قائل شد، و این امر به ساختار اقتصاد و دولت وابسته است. چنانچه به رغم اینکه سهم دولت در سوئد تنها حدود ۱۵ درصد اقتصاد بوده و دولت از ساختار پیشرفته‌ای در حوزه خدمات عمومی برخوردار است، اما ناکامی‌های دولت سوئد در تحقق شعار "برابری و آزادی" منجر به کم کردن همین سهم به ظاهر اندک در اقتصاد شده است (خلیلیان، ۱۳۷۸).

در این ارتباط، سه رویکرد عمده دولت کنترل‌گرا، دولت متصدی، و دولت موظف مطرح شده است. دولت کنترل‌گرا ساختار دولت را به عنوان ابزاری برای کنترل اقتصاد می‌داند و تمایل دولت به اعمال نظارت و کنترل، عامل اصلی جهت گسترده شدن آن است. راه حل، مساله کوچک‌سازی و متناسب سازی اندازه دولت از طریق تعدیل کنترل آن و دمیدن روح اعتماد در روابط میان دولت و جامعه است. در رویکرد دوم، غلبه تصدی‌های دولت، علت افزایش اندازه آن بوده و جهت رفع آن تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد، واگذاری امور اقتصاد به مردم پیشنهاد شده است. دیدگاه اخیر نیز موظف سازی‌های متعدد دولت‌ها را علت بزرگ شدن آنها می‌داند و ترویج فرهنگ کل‌نگری و اصلاح تدریجی ساختار وظیفه‌ای به فرایندی را راهکار

برون‌رفت از ناهماهنگی‌های دولت‌ها می‌داند (الوانی، ۱۳۸۵).

به طور قطع، اندازه موجود فعالیت‌های دولت در اقتصاد ایران مطلوب و متناسب با اهداف موضوعه آن نمی‌باشد. با لحاظ ساختار بودجه‌ای دولت به تفکیک اثر بودجه جاری و عمرانی بر تولید ناخالص داخلی (GNP) می‌توان گفت که امور اقتصادی، هم از نظر عمرانی و هم جاری، دارای اثرات مثبت بر رشد حقیقی تولید ناخالص داخلی بوده ولی در امور اجتماعی از نظر عمرانی، دارای اثرات مثبت و از نظر جاری، دارای اثر منفی بوده و در امور عمومی، هر دو اثر منفی است. این نتایج که از بررسی اثر فعالیت‌های دولت از دیدگاه متغیرهای اقتصاد کلان و خرد، و انتخاب متغیرهای بهره‌وری و بازدهی به مقیاس تولید به منظور ارزیابی تخصیص بهینه منابع و سنجش رشد تولید ناخالص داخلی به دست آمده، هشدار برای تمام سیاست‌گذاران خدمات عمومی رفاهی است (سامتی، ۱۳۷۲).

ایده دولت رفاه^۱ در پی ناکارآمدی نظام بازار، در جوابگویی به هدف اقتصاد، یعنی رفاه اقتصادی برای همه افراد جامعه، شکل گرفت. دولت رفاه را باید رویکردی عملگرایانه در واکنش به کاستی‌های نظام بازار با پیشینه‌ای ۱۳۰ ساله و تجربیات متعدد خصوصاً در کشورهای پیشرفته دانست. دولت در این الگو، به بهانه‌ها و با قالب‌های مختلف اقتصادی و غیر اقتصادی در اقتصاد دخالت نموده و اهداف رفاهی نظام اقتصادی را دنبال می‌نماید (ابنشتاین و همکاران، ۱۳۶۹).

در موارد بسیاری، این الگو و الگوی دولت‌رفاه مدنظر قانون اساسی، مشابهت دارند. سؤال اینجاست که این دو الگو از حیث نظری تا چه حد شبیه هم هستند؟ جایگاه و نقش دولت در این دو الگو چگونه است؟ آیا ناکارآمدی و عدم تناسب فعالیت‌های دولت در اقتصاد ایران و سیاست‌های رفاهی بخش عمومی در آن، به معنی خلأ ظرفیت در حقوق اساسی و الگوی اقتصادی آن است؟ مطالعه بر روی عملکرد دولت رفاه چه بهره‌ای برای دولت برآمده از نهاد قانون اساسی دارد و مناسب است چه روشی در مطالعه آن تعیین شود؟ به طور قطع، این دو مقوله از یکدیگر جدا بوده و روش‌شناسی مقاله به آن توجه ویژه‌ای داشته تا فضای عملکرد از فضای نظری به درستی تفکیک گردد.

مقاله پیش‌رو، پاسخی به اینگونه سؤالات است؟ این بررسی با تأکید بر امکانی دنبال شده است که دولت‌های رفاه در عرصه عمل از حیث کارآمدی و یا عدم آن در اختیار محققان حوزه بخش عمومی قرار می‌دهد. از آنجاکه زمان چندانی برای پیاده‌سازی و آزمون و خطای الگوی اقتصادی قانون اساسی کشور نسبت به الگوهای مشابهی چون دولت‌های رفاه وجود نداشته است، الگوی اقتصادی قانون اساسی، از حیث نظری مد نظر بوده است. بررسی با تأکید بر جایگاهی که اقتصاد بخش عمومی^۲ در تئوری‌های دولت و علم اقتصاد متعارف دارد، صورت پذیرفته است.

-
1. Welfare State
 2. Public sector

۲. پیشینه و روش شناسی تحقیق

مطالعات فراوانی مباحث اقتصادی را در قانون اساسی ج.ا. ایران دنبال نموده‌اند. شاید بتوان ادعا کرد کمتر پژوهشی به صورت کاملاً اقتصادی به موضوعات خاص (مانند مباحث خرد و کلان و یا دولت و اقتصاد بخش عمومی) پرداخته باشد. مطالعات مشابه در حوزه دولت رفاه نیز کمابیش در همین سطح دنبال می‌شوند و بیشتر ناظر به مفاهیم کلی‌ای چون عدالت و در بهترین حالت مباحث کارآیی و اندازه دولت می‌باشند. در این میان، مطالعاتی که بر روی مقایسه موضوعات مشخصی چون اقتصاد بخش عمومی متمرکز شده باشند، بسیار کمیاب بوده، هرچند به اهداف و یا روش‌های مشترک مانند موضوع خدمات رفاهی عمومی هم اشاره شده است.

نویسنده مقاله "نقش دولت در اقتصاد اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران"، ضمن بررسی تحول تاریخی دولت در اقتصاد، سعی کرده است به بررسی مبانی نظری دولت در اسلام و قانون اساسی ج.ا.ا. بپردازد. مقاله، نقش دولت در قانون اساسی و اسلام را در حد میانه دیده و آن را از افراط و تفریط دور می‌داند. بر این اساس دولت در ناکارآمدی بازار و نوسانات شدید رکودی و تورمی به ایجاد وضعیت تعادلی کمک خواهد کرد (شیخی مهرآبادی، ۱۳۸۶).

مقاله "ظهور و افول دولت رفاه"، به چگونگی تکوین و زمینه‌های پیدایی و توسعه دولت رفاه و وظایف دولت (سازماندهی کمک‌های اجتماعی و نیز اجرای برنامه‌های تأمین اجتماعی) پرداخته است. در همین راستا، پنج زمینه اصلی و مهم خدمات اجتماعی و رفاهی آن (حمایت از سالمندان، بیمه اجتماعی، تأمین اجتماعی خانواده، زمینه سازی برای گسترش فرصت‌های اشتغال و مراقبت‌های پزشکی) تشریح گردیده است. در بخش پایانی مقاله، تأکید می‌شود که اگرچه اعلان سیاست تعدیل ساختاری به معنای پایان یافتن عمر دولت رفاه است، اما به هیچ وجه بر پایان یافتن مسؤولیت دولت‌ها در تأمین مخارج بخشی از خدمات رفاهی اجتماعی و حمایت از نیازمندان و آسیب پذیران دلالت ندارد (زاهدی مازندرانی، ۱۳۷۹).

به دنبال بحران‌های اخیر مالی نیز نقدهای فراوانی بر نحوه عملکرد دولت‌های رفاه خصوصاً در حوزه بحران مالی وارد شده است. عمده‌ترین این نقدها بر چالش‌های تأمین مالی هزینه‌های رفاهی دولت‌های رفاه متمرکز شده‌اند. شیرخوانی تأکید می‌کند که مهم‌ترین اثر سقوط شاخص‌های مالی در بازارهای ایالات متحده، کاهش رفاه عمومی و تضعیف دولت رفاه بوده است (شیرخوانی و همکاران، ۱۳۹۰).

مقاله "چالش‌ها و فرصت‌های تدوین نظام رفاهی جامع در ایران بعد از انقلاب"، دولت قانون اساسی را دولت رفاه می‌داند و نبود یک سیاست اجتماعی جامع، به این معنا که گفتمان مستقل سیاست اجتماعی به عنوان پیش زمینه برنامه‌ریزی برای این نوع سیاست‌ها وجود نداشته، را چالش اصلی نظام رفاهی مدنظر قانون اساسی می‌داند. مقاله در بررسی برنامه‌های توسعه اجتماعی و تمایز

آن با برنامه سیاست اجتماعی در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب، سعی کرده‌است از تجربیات تدوین سیاست اجتماعی در سایر کشورهای دنیا، دولت رفاه‌های کلاسیک و بحران‌های موجود در آنها بهره جویید (سعیدی، ۱۳۸۶).

سامتی نیز در رساله دکتری خود با بررسی تئوری‌های اندازه دولت به موضوع اندازه مطلوب فعالیت‌های اقتصادی دولت در ایران پرداخته و مداخلات دولت را خصوصاً در حوزه خدمات اجتماعی و رفاهی عمومی ناکارا خوانده است. وی کاستن از نقش تصدی‌گری دولت و افزایش سهم مشارکت‌های عمومی در فعالیت‌های اقتصادی و اصلاح ساختار دولت از وظیفه مدار به منطبق نگر را راهکار متناسب‌سازی اندازه دولت در اقتصاد ایران دانسته‌است (سامتی، ۱۳۷۲).

بیشترین مطالعات اقتصادی در حوزه قانون اساسی، دولت را از منظر اقتصاد سیاسی بررسی کرده‌اند. کدخدایی به پیشینه برنامه‌های پژوهشی «اقتصاد قانون اساسی» پرداخته و آن را شاخه جدیدی از علم اقتصاد مبتنی بر پیش فرض فردگرایی و انتخاب عقلانی می‌داند و سعی می‌کند با به کارگیری روش تحلیلی معمول در اقتصاد متعارف و با استفاده از مدل‌های تحلیلی همچون نظریه قیمت و نظریه بازی‌ها، پیامدهای احتمالی قواعد مختلف قانون اساسی را بررسی کند. "بررسی مبانی و ابزارهای «اقتصاد قانون اساسی» و کاربرد آن در مهندسی قانون اساسی" به معرفی این برنامه پژوهشی پرداخته و کاربرد آن را در مهندسی قانون اساسی مورد اشاره قرار داده است.

دو اثر از دادگر، بیشترین ارتباط با موضوع این پژوهش دارد. مقاله "ظرفیت اقتصاد سیاسی قانون اساسی جهت انضباط بخشی مدیریت بخش عمومی"، اقتصاد سیاسی قانون اساسی را بررسی و آن را شعبه جدیدی از اقتصاد بخش عمومی می‌داند. مقاله با گسترش نظریه اقتصاد سیاسی، سعی کرده است ظرفیت و قابلیت آن را در انضباط بخشی به مدیریت‌های گوناگون بخش عمومی آشکار سازد و راهکارهایی را جهت اصلاح نهادی بخش عمومی در کشورهایی چون ایران ارائه دهد. این مقاله هرچند ماهیت موضوع حقوق اساسی و اقتصاد بخش عمومی را در حوزه اقتصاد روشن ساخته اما به جهت کلی بودن فضای آن هنوز نیازمند بررسی مستقلی در موضوع حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و نهادهای موضوعه مرتبط با اقتصاد بخش عمومی هستیم (دادگر، ۱۳۹۰).

مقاله دوم با عنوان "قانون اساسی و دولت رفاه سازگار در اقتصاد ایران" به تحلیل روند کلی حاکم بر دولت‌های رفاه در مقایسه با جایگاه اقتصادی دولت در قانون اساسی ج.ا.ا پرداخته و از این طریق، طرح مقدماتی دولت رفاه مناسب اقتصاد ایران را ارائه داده و روش شناختی تئوریک مقاله که بر جنبه اقتصاد سیاسی استوار شده، بر ظرفیت نظری قانون اساسی جهت پیاده‌سازی یک دولت پویای رفاه تأکید کرده است. این مقاله به بررسی جایگاه دولت رفاه در میان سایر نظریه‌های دولت و بررسی تجربیات دولت‌های رفاه آلمان، سوئد، انگلستان، هلند، دانمارک و ایالات متحده می‌پردازد. این بررسی

با تأکید بر اندازه دولت (مانند سهم هزینه‌های رفاهی از GDP) دنبال شده است (دادگر، ۱۳۸۴)، امری که لازم بود تا در مقاله دیگری با بررسی ابعاد عملیاتی و کارآیی دولت رفاه کامل گردد. دستور اصلی کار مقاله پیش‌رو، پاسخی به اینگونه نیازهاست.

سؤالات اساسی مقاله در مقدمه ملاحظه شد. اینکه مقاله به دنبال مقایسه ظرفیت دولت در نظریه اقتصادی قانون اساسی ج.ا.ا، با استفاده از تجربه کشورهایی است که از الگوی دولت رفاه بهره برده‌اند. لذا طبق روش‌شناسی مقاله، نحوه عملکرد دولت‌های پس از انقلاب چندان مد نظر نبوده است. لذا روش‌شناسی به دنبال محدودسازی و امکان مقایسه بین دو الگو؛ یکی در سطح نظری و دیگری (دولت رفاه) در سطح نظری و عملی می‌باشد. به عنوان نمونه، در سطح تئوریک، طرح شاخص‌های اندازه دولت، و در سطح عملیاتی، صرفاً نقد و بررسی عملکرد دولت‌های رفاه کفایت خواهند نمود. بر این اساس، روش‌شناسی رویکردی نهادگرایانه دارد. در نتیجه چنین روشی، به انتخاب ترتیبات نهادی مطلوب دولت بر اساس نسخه قانون اساسی کمک خواهد شد.

در روش‌شناسی مقاله، تئوری خاصی مبنای تعیین حدود و ثغور تئوریک دولت نیست. تئوری دولت در این رویکرد پیرامون اهداف موضوعه اش شناخته می‌شود (وینسنت، ۱۳۷۶). چنانچه در تئوری‌های اقتصادی می‌توان دولت‌ها را در طبقات مختلفی از نظر هدف مانند تأمین عدالت یا رفاه، حمایت از بازار، تأمین کالاهای عمومی و امثال آن قرار داد. بر این اساس، درک اهداف و هنجارهای عمومی حاکم بر آنها، ملاک تبیینی نظریه دولت خواهد بود (هادوی، ۱۳۸۶).

در جنبه اقتصادی مقاله، این هنجارها مبتنی بر نظریه اقتصاد بخش عمومی^۱ است. ورود به حوزه بخش عمومی در حقوق اساسی به عنوان یک پیش فرض پذیرفته شده در این مقاله است. از آنجاکه قانون اساسی خود را برآمده از تعالیم اسلامی و مستظهر به نص و شریعت آن برمی‌شمرد، از انتقاد بالایی برخوردار بوده و همواره این فرصت وجود دارد تا از این رهگذر به تفسیر صحیح متناسب با شرایط و اقتضائات^۲ و یا در صورت ضرورت، به بازخوانی نسخه آن بر مبنای شریعت اسلام همت گمارد (زرین اقبال، ۱۳۸۱). لذا در روش‌شناسی مقاله، فضای عملکردی دولت‌ها از فضای نظری قانون اساسی (ج.ا.ا) منفک می‌باشد. بر این اساس، صرفاً الگوی نظری قانون اساسی (ج.ا.ا) مورد مطالعه قرار گرفته و لازم به ذکر است اهمیت اقتصاد سیاسی در این نوشتار تا مرز امکان انتخاب عمومی و نه موضوع بازنگری قانون اساسی پیش می‌رود و سعی شده تا ظرفیت امکان مقایسه با الگوهای مشابه دنبال گردد، هرچند موضوع بازنگری یا تفسیر خاص از بعضی اصول به جای خود قابل بررسی است.

1. Public sector

۲. این موضوع بارها اتفاق افتاده است، مانند آنچه در تدیون سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و ابلاغ قانونی بر اساس آن شاهد بوده ایم.

روش‌شناسی مقاله نیازمند دست یافتن به سه طبقه مفهومی است. این سطوح مفهومی با این پیش فرض همراه است که خوانندگان با مفاهیم پایه در ادبیات نظام سازی اقتصادی آشنا نیستند. نظام اقتصادی بر اساس مبانی ایدئولوژیک به سوی تحقق اهداف آن شکل می‌گیرد و به دنبال تشکیل نهادهایی است که بتوان از وضع موجود که توسط علم اقتصاد مورد تحلیل قرار می‌گیرد، به سمت وضعیت مطلوب که توسط مکتب تعیین می‌گردد، حرکت کرد. نهادها همان روش‌های دستیابی و ظرفیت کارگزاران اقتصادی می‌باشند (بروجردی و همکاران، ۱۳۷۸).

لذا در اولین مرحله، تئوری‌های دولت و ادبیات اقتصادی متعارف بخش عمومی در علم اقتصاد و شناخت محورهای توجیه‌پذیر ورود دولت و روش‌های پیگیری اهداف موضوعه آن دنبال شده است. مرحله دوم، به جهت اهمیت روش تحلیل تاریخی و جایگاهی که مراحل آزمون و خطا در محیط عینی دارد، به تجربیات موجود در سوابق ۱۳۰ ساله دولت‌های رفاه و پشتوانه نظری آنها متمرکز گردیده است. این شناخت ضمن بررسی نظام اقتصادی دولت‌های رفاه (شامل معرفت شناختی مبانی و اهداف موضوعه)، آسیب‌شناسانه و چالشی است. سومین گام مقاله، تحلیل مبنایی آن روش‌های دستیابی می‌باشد که در شناخت اقتصاد بخش عمومی به دست آمده که با تأکید بر پیش نیازهای تئوریک و دیدگاه‌های هر نظام اقتصادی به هنجارهای عمومی و جایگاه نظام هنجارهای اقتصادی دنبال شده است. بر اساس محور اخیر، می‌توان ظرفیت‌های نهادی قانون اساسی (ج. ا. ا.) را در جبران کاستی‌های موجود در پیش راه دولتها، شناسایی و راهکار مناسب را ارائه نمود.

۳. جایگاه دولت در ادبیات اقتصاد بخش عمومی

قانون اساسی یک سند در حقوق اساسی است و رویکرد سنتی اقتصاد سیاسی آن، از زیرشاخه‌های نظریه انتخاب عمومی است. بوکانان^۱ و تالوک^۲ با تکامل نظریه انتخاب عمومی به تحلیل اقتصادی مشروعیت مدیریت‌های کلان بخش عمومی پرداخته‌اند (Buchanan 1962). در نظریه‌های بخش عمومی، نارسایی‌های بازار در ایجاد تخصیص بهینه، زمینه ساز ورود دولت در اقتصاد می‌باشد. بنابراین، جدای از قضاوت ارزشی، نارسایی‌های بازار، مبنای ورود دولت به بازار قرار می‌گیرد. نظام بازار متکی به مبادلات فردی آزادانه بوده و به نظر می‌رسد که بدون دخالت مستقیم دولت هم تخصیص بهینه و توزیع کارآمد بتواند بین افراد جامعه حاکم گردد. بنابراین چنین به نظر می‌رسد نیازی به دخالت دولت در بازار به صورت مستقیم نباشد، و وجود آن تنها در تنظیم مقررات بازار، حراست و حمایت از آزادی‌های اقتصادی، حفظ نظم و امثال آن، کفایت کند (کنولی و مونرو، ۱۹۹۹).

1. J. Buchanan

2. G. Tullock

اما همیشه روند بدین صورت نبوده و بازار در موارد بسیاری با شکست مواجه است. از وجود بازارهای غیر رقابتی و انحصاری، وجود اثرات خارجی اقتصادی و غیراقتصادی در تولید و مصرف، وجود کالاهای عمومی، وجود ریسک و ناطمینانی، و توزیع درآمد، می توان به موارد شکست بازار پی برد.

اقتصاد بخش عمومی جایگاه ویژه ای در نظریه های دولت دارد، تا آنجا که در مواردی به اشتباه این دو یکسان تلقی می شوند. در این ارتباط، تئوری های فراوانی به نقش دولت در اقتصاد، از یک عنصر صرفاً حامی و ناظر تا یک مداخله گر و متصدی پرداخته اند. از دید مرکانتیلیست ها، دولت مکلف به تشویق صادرات و تحدید واردات کالاهای مصرفی است. فیزیوکرات ها تأمین آزادی کسب و کار و رقابت و امنیت را از دولت خواستارند. تئوری دولت کلاسیکی علاوه بر این موارد، داعیه عدالت و تأمین بعضی کالاهای عمومی را نیز دارد. در مکتب تاریخی، دولت به دنبال سیاست هایی جهت حمایت از بخش خصوصی است. نظریه حداقلی هابک به شدت مخالف دنبال کردن عدالت اجتماعی از سوی دولت بوده و مدافع شدید حمایت از بازار است. تئوری دولت واقع نگر نئوکلاسیکی با نقد نظریه های بازار رقابتی، خواستار دخالت دولت در موارد شکست بازار است. در این نظریه، تولید کالاهای عمومی، دامنه گسترده ای از تأمین امنیت و آموزش و بهداشت، تا مدیریت انحصارات، اثرات خارجی، اطلاعات نامتقارن و موضوع نابرابری های توزیعی را شامل می شود. مکانیزم کلی این خدمات متکی بر ظرفیت های نهادی جامعه و حتی الامکان پرهیز از مداخلات مستقیم دولت است. در نظریه مارکسیستی، دولت یک سیاست گذار، برنامه ریز، و مجری و ناظر تا حذف بخش خصوصی است. نظریه های مدرن تر دولت نیز با گرایش های تلفیقی در این میان، از جایگاه ویژه ای برخوردارند. دولت کینزی، با حمایت از ظرفیت های موجود در نظام سرمایه داری، دولت را مکلف به خارج کردن اقتصاد از مسیرهای رکودی و ایجاد اشتغال کامل می داند. دولت رفاه شاید به عنوان نظریه ای میانی و تلفیقی ترین نظریه رایج در دولت های مدرن، نیز به دنبال عهده دار نمودن دولت جهت تضمین حداقل های معیشت و رفاه عمومی در جامعه است (تفضلی، ۱۳۷۵؛ عظیمی، ۱۳۸۰؛ رنالی، ۱۳۸۱؛ کاتوزیان، ۱۳۵۸؛ فیتزپتریک، ۱۳۸۱).

بحث در زمینه های مداخله دولت، در موارد شکست بازار در سه محور عدم تخصیص، توزیع و تثبیت قابل تعقیب است (سامتی، ۱۳۷۲).

تخصیص کارآمد در بازار رقابتی، مفروض به چند فرض بوده که اطلاعات شفاف و روان در اختیار همگان، عدم پرداخت هیچ هزینه ای برای به دست آوردن اطلاعات، تعداد بسیار زیاد تولیدکنندگان و مصرف کنندگان و ورود و خروج آزادانه بنگاه های اقتصادی به بازار از آن جمله است. اما همیشه اطلاعات، به صورت شفاف و متقارن وجود ندارد و اگر وجود هم داشته باشد، به علت وجود اصل نفع فردی و حداکثرسازی سود بنگاه در مقابل بهینه اجتماعی و یا وجود انحصارات، مستلزم پرداخت

هزینه می باشد. لذا وجود دولت که برای روانی اطلاعات ضروری می‌نماید، به صورت غیرمستقیم دنبال می‌گردد (دادگر، ۱۳۷۸).

در محور تخصیص، ناکارایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. حرکت بازار به طور آزادانه ممکن است به یک سری انحصارات بیانجامد. اساساً در بازار رقابتی که تضمین کارایی در آن حداکثر می‌باشد، قیمت مصرف کننده برابر با هزینه نهایی بنگاه تولیدکننده می‌باشد. در صورتی که در بنگاه‌های انحصاری، قیمت بالاتر از هزینه نهایی، تعیین می‌گردد. تعیین قیمت بر اساس برابری هزینه نهایی بنگاه با درآمد نهایی آن در شرایط انحصاری می‌تواند به معنای به خروج بنگاه‌های کوچک بیشتری برخلاف رویه‌های بازار رقابتی و تشدید عدم کارایی و ایجاد هزینه‌های رفاه اجتماعی باشد (شکیبایی، ۱۳۷۸).

ممکن است وجود انحصار به خاطر خطرات فراوانی باشد که به طور طبیعی امکان ورود و خروج را از بسیاری از بنگاه‌ها می‌گیرد. بعضی اوقات انحصار به خاطر شرایط و امتیازات خاصی است که به طور طبیعی با منشأ داخلی یا خارجی دارندگان و یا تولیدکنندگان آن کالاها دارا می‌باشند (تقوی، ۱۳۷۵)؛ در صورتی که مداخله دولت به شکل تعیین قیمت کالایی باشد، باید اصل برابری هزینه نهایی بنگاه با قیمت بازاری، رعایت شود. حداقل کاری که دولت در این موارد می‌توان انجام دهد، وضع قوانینی برای جلوگیری از ایجاد انحصار و روانی ورود و خروج بنگاه‌ها به بازارهای مختلف، و ارائه تسهیلات اطلاعاتی است (جیروند، ۱۳۶۶). در برخی موارد، بعضی کالاها به طور عادی از طریق بنگاه‌های اقتصادی موجود تولید نمی‌گردد. عمده‌ترین مصداق این نارسایی در تولید کالاهای عمومی^۱ است؛ چرا که انگیزه‌های خصوصی، اساساً برای تولید کالاهای عمومی شکل نمی‌گیرد. کالاهای عمومی ممکن است در درجه عمومی و یا خصوصی با هم متفاوت باشند. این کالاها یا توسط خود دولت، یا از طریق حمایت دولت از تولیدکنندگان آن بخش غیر دولتی تولید می‌گردد (Musgrave et al. 1989). وجود اثرات خارجی^۲ منفی و جانبی در بازار، از دیگر مصداق شکست بازار می‌باشد. اثرات خارجی منفی مانند اثر دود و یا سر و صدای تولید شده از کارخانه‌هاست که به جامعه ضرر می‌زند اما این ضرر، به سادگی قابل محاسبه نیست. دولت می‌تواند از طریق مالیات بستن بر صاحبان صنایع، ضرر زدن در اثر تولید تا رسیدن به سطح کارآمد اجتماعی، هزینه‌های آسیب دیدگان را از محل این مالیات‌ها تا حدی جبران کند (فرجی دیزجی، ۱۳۹۲).

در محور توزیع هر چند نظام بازار، الگوی توزیع بهینه منابع را تضمین می‌کند، اما نظری نسبت به ماهیت توزیع، مانند عادلانه بودن آن ندارد. پارتو اقتصاددان ایتالیایی چنین می‌گوید: "وضعیت

-
1. Public Good
 2. Externality

اقتصادی و رفاه جامعه، فقط و فقط زمانی افزایش می یابد که لااقل وضعیت یک فرد در جامعه، بهبود یابد، بدون آنکه وضعیت اقتصادی دیگر افراد جامعه، بدتر شود.^۱ در عالم خارج، عملاً بهینه پارتو^۲ وجود ندارد، چراکه نظریه اول حداقل گرا بوده و نسبت به الگوها و سیاست های توزیعی که به دنبال انتفاع عده ای، عده ای را متضرر می سازد، ساکت است (Barr 2012).

علت عدم تخصیص منابع اقتصاد در محورهای توزیعی، می تواند به همان دلائلی باشد که بعضی کالاهای عمومی مثل خدمات اجتماعی از قبیل بهداشت و درمان عمومی و آموزش تولید نمی گردند. چنانچه در این موارد دولت بتواند از دخالت مستقیم در تولید بپرهیزد و با تحریک عوامل اقتصادی بازار، به اهداف توزیعی برسد، بسیار مطلوب است (رنگریز و خورشید، ۱۳۹۱).

در محور تثبیت سیاست های پولی و مالی، ابزارهای قدرتمند اقتصادی در دست بخش عمومی برای تثبیت اقتصاد می باشد. تثبیت اقتصاد یعنی رهانیدن اقتصاد از مسیرهای رکودی و یا تورمی و حرکت به سمت تعادل اقتصادی یا اشتغال کامل است (تقوی، ۱۳۷۵). دخالت دولت به معنای تعیین اهداف و اولویت ها و سیاستگذاری در اقتصاد است. مثلاً هدف ایجاد اشتغال کامل ممکن است به هزینه ایجاد تورم بیانجامد و یا ایجاد رونق اقتصادی، منجر به کسری بودجه دولت گردد. تصمیم گیری برای رسیدن به اهداف تشبیتی صرفاً در چارچوب قواعد نظام بازار قابل قبول است. در همین ارتباط، نظریه های اقتصاد سیاسی، تا مرتبط دانستن ثبات سیاسی با ثبات اقتصادی به پیش رفته اند (Carmignani 2001).

در تمام محورهای سه گانه فوق، مالیات گذشته از آنکه یک اهرم اجرایی برای تنظیم اقتصاد است، اصلی ترین راه تأمین مالی دولت است (توکلی، ۱۳۹۰). بر این اساس، بررسی عوامل مؤثر بر درآمدهای مالیاتی و بویژه متغیرهای ساختاری و نهادی در ادبیات اقتصاد کلان، از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و در سالهای اخیر، مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفته است (صادقی، ۱۳۹۱).

۴. دولت رفاه، اصول مکتبی و زمینه های حضور دولت در اقتصاد

کشورهای پیشرو در پیاده کردن الگوی دولت رفاه، کشورهای با گرایش لیبرالیسم اقتصادی در مقابل بلوک اقتصاد چپ می باشند، هرچند در آن، سیاست های توزیعی بهبود سطح عمومی برخورداری ها را هدف قرار داده باشد (Gilbert 1983). دولت رفاه به دنبال ناکارآمدی نظام بازار در تخصیص بهینه منابع

۱. عبارت دقیق پارتو چنین است:

“Given an initial allocation of goods among a set of individuals, a change to a different allocation that makes at least one individual better off without making any other individual worse off”.

2. Pareto Efficiency

به وجود آمده است و اساساً تولد اقتصاد بخش عمومی از همین ضرورت‌ها ایجاد گردید. دولت رفاه یک رویکرد عملگرایانه در نظام اقتصاد بازار است.^۱ این نظام تنها به دنبال حداکثر کردن سود فردی نیست، بلکه سعی بر اجتماعی کردن یک سری هزینه‌ها برای حرکت به سمت بهبود رفاه عمومی، به عنوان هدف اقتصاد می‌باشد. دولت در این الگو مسئول تحقق اهداف اقتصاد می‌باشد که غالباً با مکانیزم بازار محقق نگردیده‌اند (زرین اقبال، ۱۳۸۱).

اما آیا کوشش‌های دولتهای رفاه محدود به ظرفیت‌های مجاز بوده و توانسته اهداف موضوعه را محقق سازد؟ اصول مکتبی دولتهای رفاه همان چارچوب نظام معرفتی در این الگوها می‌باشد. اصول مکتبی این دولت‌ها را در شناخت مفاهیم برابری و آزادی می‌باید جستجو نمود. برابری می‌تواند، برابری فرصتها باشد، همین‌طور برابری دستاوردها. اما جهت‌گیری دولتهای رفاه بیشتر نظر به برابری دستاوردها دارد. از جنگ جهانی دوم به بعد، انگلستان همواره سعی کرده است از ثروتمندان بگیرد و به مستمندان بدهد. از این قبیل می‌توان به نرخهای ۹۲ درصدی در زمینه عایدات املاک، ۸۳ درصدی در مورد مداخل مکتسبه و مالیات‌های به مراتب سنگین‌تر بر ارث اشاره نمود (Friedman & Friedman 1980).

سؤال اینجاست که آیا وارد شدن مفهوم عدالت و برابری در دولت رفاه به معنی برابری در برخورداری، آزادی را محدود نمی‌کند؟ دولت رفاه کمتر به صورت مستقیم به محدود کردن آزادی فعالیت‌های اقتصادی، متعرض می‌گردد. در نقد به عنوان نمونه سیاست‌های برابری درآمد در انگلیس باعث شده است که برخی از تواناترین و پرورده‌ترین شهروندان از مملکت خود مهاجرت کرده‌اند (Horowitz 1976).

۴-۱. نقد عملکرد دولت رفاه در اقدامات رفاهی

سیاست‌های تأمین رفاه عمومی، عموماً در محورهای مبارزه با فقر، بیمه‌های اجتماعی، بیکاری، پیری و از کارافتادگی، مراقبت‌های پزشکی و کمک‌های درمانی و امثال این‌ها می‌باشد. تأمین مسکن مناسب، سلامت و بهداشت عمومی و مراقبت‌های پزشکی و امثال آن نیز در این ردیف قابل ذکر است (Friedman & Friedman 1980).

دستمایه برنامه "گامهای تازه" دولت وقت آمریکا در ۱۹۳۰، تجربه‌های قبلی دولت رفاه در آلمان توسط بیسمارک و میانه‌روها در سوئد بوده است. برنامه بیسمارک در اوائل ۱۸۸۰، برنامه رفاهی‌ای بود که بر اساس آن، کارگران در مقابل تصادفات، بیماری، بیکاری و پیری بیمه می‌شدند. قانون بیمه ملی در ۱۹۰۸ در انگلستان نمونه‌ای از مقررات تأمین اجتماعی است. طبق این قانون، هر فرد از سن

۱. از این سیستم به اقتصاد مختلط (Mixed Economy) تعبیر شده است.

هفت سالگی تا سنی که به اشتغال برسد، مقداری مقررری دریافت می کرد. تأمین بودجه بیمه ملی در انگلیس توسط کارگران و کارفرمایان و قسمتی هم از سوی دولت تأمین می شد. برنامه راه میانه در سوئد، بیمه پیری و بازنشستگی را اجباری نمود. بعدها بیمه بیکاری نیز به آن افزوده گشت. هزینه این بیمه را افراد در سن اشتغال می پرداختند. دولت نیز برای حمایت مبلغی سرمایه گذاری می کرد و از این رو، دولت سوئد در سال ۱۹۱۵، صنایع و خانه های سازمانی را به ملکیت دولت درآورد (Friedman & Friedman 1980).

در زمینه مسکن، برنامه های دولت، بر سرمایه گذاری مستقیم تأکید نموده است. ساخت خانه های سازمانی و برنامه های نوسازی شهری از این قبیل هستند. در این راستا، برای هر چه ارزان تر تمام شدن قیمت منزل، از کارگرانی استفاده می کردند که طبق قانون اشتغال، مستمری آنها بر عهده دولت بود. دولت، قیمت زمین را به طور مصنوعی در این مناطق پایین نگهداشت و با همکاری بخش خصوصی، این محله ها را نوسازی کرد (Friedman & Friedman 1980).

در زمینه مراقبت های پزشکی، هزینه های صورت گرفته از سال ۱۹۶۸-۱۹۶۰ از مبلغ ۵ میلیارد دلار، به ۶۸ میلیارد یعنی ۴/۵ درصد درآمد ملی افزایش می یابد. دولت کندی تا سال ۱۹۷۷ ترجیح می دهد که مسؤولیت تمام مراقبت های پزشکی را به عهده بگیرد. نتیجه یک تحقیق از برنامه "خدمات سلامت ملی" در انگلستان نشان می دهد که در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۶۵ به ازای افزایش ۲۸ درصد کادر بیمارستانی و ۵۱ درصد کادر اداری، ۱۱ درصد مراقبت های پزشکی کاهش یافته است و این در حالی است که تعداد مراجعه کنندگان روز به روز افزایش داشته است (Gammon 1976).

در نتیجه این اقدامات که با ابزارهای مالیاتی دنبال می گردید، ثروت از افراد با درآمدهای بالاتر به افراد با درآمدهای پایین تر یا بدون درآمد سرازیر شد. در این راستا، بعضاً از مالکیت های دولتی سخن به میان می آید. ملی شدن صنایع در بعضی از دولتهای رفاه از قبیل انگلیس، سوئد و فرانسه، با این توجیه صورت پذیرفته است. واقعیت این است که ادعای ایجاد رونق اقتصادی به دنبال سیاست های رفاه اجتماعی و نهایتاً حذف سوبسیدها و کمکهای مالی دولتی، ادعایی بیش نیست. در آمریکا این مخارج از ۳ درصد کل درآمد ملی تا سال ۱۹۳۳، به بیش از ۲۰ درصد بعد از ۱۹۳۳ می رسد و تا ۱۹۷۸ به بیش از ۴۰ درصد درآمد ملی بالغ می گردد (فریدمن و فریدمن، ۱۹۸۰).

در چارچوب قانون بیمه ملی که مربوط به انگلستان بود، در نتیجه افزایش توقعات و کاهش تحمل پرداخت هزینه ها، به محدود شدن خدمات انجامید. افرادی که امروز دریافت می کنند، پولی را دریافت می کنند که به مراتب بیشتر از آن چیزی است که پرداخت نموده اند. و پرداخت کنندگان امروزی، نامطمئن از آینده خود به انتظار اینکه آیا در آینده چه کسانی بار مالیاتی را به دوش خواهند کشید (Brittain 1972).

سازمان سرشماری آمریکا در سال ۱۹۷۸ طبق برآوردی، مرز فقر برای خانواده‌های روستایی را ۷ هزار دلار برای یک خانواده برآورد کرده، در حالی که هزینه تأمین اجتماعی توسط دولت برای همین خانواده ۴ نفره، ۱۴ دلار بوده است. آیا اگر این پولها را به خود فقرا می‌دادند، دیگر فقیری می‌ماند؟ (Anderson 1978).

آموزش با این توجیه که افزایش علم و دانش بازده ملی را افزایش می‌دهد، در دو سطح مقدماتی و عالی اغلب به صورت رایگان است. به رغم افزایش شدید بودجه دولتی، سیستم‌های فوق با مشکلاتی از جمله پایین بودن سطح آموزش روبرو هستند. در آمریکا از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰، بودجه دولت فدرال (دولت مرکزی) از ۲ درصد به ۸ درصد افزایش یافته است (West 1984). از آنجا که تحصیل در تحصیلات عالی اجباری نیست، وضع تا اندازه‌ای متفاوت است. برابری فرصتهای آموزشی، ادعا دارد که این چنین کمک‌هایی، امکان استفاده از آموزش عالی را برای خانواده‌های کم درآمد به طور فزاینده‌ای ایجاد کرده است. این در حالی است که خانواده‌های مرفه در استفاده از مراتب بالاتر تحصیل در مراکز دولتی، بیش از فقرا بهره برده اند (Levin 1972).

۲-۴. سیاست‌های اقتصادی دولت رفاه و نقد آن

سیاست‌های اقتصادی دولتی‌های رفاه عمدتاً در قالب‌های حمایتی دنبال شده است. دولتهای رفاه سلسله اقدامات حمایتی را عموماً در حوزه‌های تولیدات داخلی، مصرف‌کنندگان و کارگران، تعقیب می‌نمایند.

حمایت از تولید معمولاً در تجارت بین‌الملل و در مقابل تجارت آزاد مطرح است. اقدامات محدودکننده واردات کالا، کمک‌های مستقیم به صنایع داخلی، و حتی در مواردی اداره دولتی بعضی از بنگاه‌های تولیدی با توجیه صنایع استراتژیک از جمله این سیاست‌ها است (Friedman & Friedman 1980).

در حمایت از مصرف نیز دولت از دخالت‌های مستقیم در بازار: از تولید تا تعیین قیمت نیز پرهیز ندارد. شورای تجارت بین‌ایالتی در آمریکا در پی حمایت از مصرف‌کنندگان شکل گرفته است. به عنوان نمونه، نظارت بر کرایه‌های خطوط راه آهن که در انحصار شرکت‌های خصوصی بود، دنبال گشت. در این راستا، نرخهای ثابت از سوی دولت، لازم‌الاجرا گردید که تا پیش از این، وجود رقابت شدید بین همین شرکت‌هایی که انحصار خدمات را داشتند، باعث نرخ‌شکنی‌های فراوان و بهبود خدمات می‌شد. به عبارت دیگر، منافع مصرف‌کنندگان بیش از هر چیز به مخاطره افتاد (گلاستون، ۱۹۹۹).

اداره امور غذا و دارو در آمریکا^۱، به دلیل نگرانی مردم از عرضه محصولات غیربهداشتی و داروهای

خطرناک، تشکیل گردید. نتایج مطالعات حاکی از زیان مصرف کنندگان تا منفعت آنان بوده است. افزایش هزینه ها و انحصار تولید دارو در داخل کشور، منجر به افزایش قیمت دارو گردید. از این نمونه می توان به تأیید مواد نسوز از سوی شورای ایمنی اشاره کرد. تقریباً تمام لباسهای کودکان به این مواد آغشته می گشت. یک سال بعد اعلام گردید که این ماده سرطان زاست. یا در مورد نوعی چسب که اعلام گردید باعث تولد فرزندان ناقص الخلقه می شود. تعدادی از مادرانی که از این ماده استفاده کرده بودند، اقدام به کورتاژ نمودند. بعدها دوباره اعلام شد که این ماده هیچ خطری ندارد (فیلیپسون و همکاران، ۲۰۰۷).

لذا نمی توان رویکردهایی که از این طریق در حمایت از مصرف کنندگان توسط دولتها دنبال می شود را در مجموع به نفع مصرف کنندگان دانست.

اغلب سیاست های حمایتی از کارگران، از طریق حمایت از اتحادیه های کارگری و قوانین تعیین حداقل دستمزد و مزایای انواع بیمه های درمانی، بیکاری، عمر و امثال آن صورت می پذیرد. ولی واقعیت این است که اتحادیه های کارگری، با محدود کردن، مشاغل تحت پوشش خود، سعی بر استفاده از قانون تقاضا به نفع خود دارند. تجربه قانون حداقل دستمزدها در آمریکا، هر چند هدف حمایت از کارگران را تعقیب می کند ولی فقط ۱۰ تا ۱۵ درصد از کارگران را منتفع ساخته است. در حالی که حدود ۸۵ تا ۹۰ درصد کارگران، ۴ درصد کمتر از میزان سطح دستمزدهای معمول دریافت کرده اند (Friedman & Friedman 1962).

همان طور که ملاحظه می شود نتیجه اینگونه سیاست ها خصوصاً در حوزه های حمایت از مصرف کنندگان و کارگران، چیزی بیش از متضرر شدن اکثر جمعیت هدف تا منتفع شدن آنها، نبوده است.

۵. نقد دولت رفاه در چارچوب اقتصاد بخش عمومی

این سؤال مطرح است که دولتهای رفاه تا چه حد بر اساس محورهای سه گانه بخش عمومی عمل کرده اند؟ در نقش توزیعی مشاهده گشت که دولت رفاه با توجیه دیدگاه های عدالتخواهانه و با استفاده از ابزارهای مالیاتی وارد می گردد. عملکرد دولت رفاه در تأمین اجتماعی، آموزش و تا حدی حمایت از کارگران، بیشتر در محور توزیع قابل توجیه می باشند. نتیجه نقد فوق، مبین آن است که دولتهای رفاه با گسترش دخالت های خود در بازار، علاوه بر تحمیل هزینه های گزاف به جامعه، تا حد زیادی از اهداف توزیعی خویش دور گشته اند. به عنوان نمونه، سیاست های حمایت از کارگران نه تنها به توزیع عدالت نیانجامید، بلکه به سختی شرایط استخدام کارگران و کاهش رفاهی کل آنان منجر شده است.

در نقش تخصیصی، تفاوت نحوه عملکرد دولت رفاه با سایر دولتها در تعیین درجه عمومی بودن

کالاها است. مشاهده گردید که دولتهای رفاه به دنبال افزایش توان تولید داخلی بوده و با توسعه توجیه حفظ امنیت ملی، به توجیه ایجاد انحصار در صنایع استراتژیک پرداختند. سلسله اقدامات حمایتی دولت که به نفع اقتصاد صورت می پذیرد، ممکن است به یک سری انحصارات دولتی بیانجامد. در سیاست های تثبیتی نیز دولتهای رفاه قواعد بخش عمومی را به خوبی رعایت نموده اند. دولتها در کنار سلسله اقدامات برای برخورداری همگان از حداقل امکانات جامعه در سطحی مطلوب، با توجیه کمک به تثبیت اقتصادی به منظور ایجاد زمینه های شغلی جدید، افزایش توان تولید کل اقتصاد، و کاستن از سیکل های تجاری، به تنظیم بازار و تحریک تولید از طریق سیاست های مالی و پولی پرداخته اند. این اقدامات علاوه بر تشدید نوسانات اقتصادی عوارضی چون کاستن از ارزش پول ملی و در نتیجه آن، تورم به دنبال داشته اند. این در حالی است که در اقتصاد بخش عمومی، تورم و عدم ثبات مالی، رابطه مستقیم با رفاه عمومی جامعه داشته و به صورت بازدارنده در تثبیت اقتصاد عمل می کند (Benigno & Benigno 2004).

نوع عملکرد دولت های رفاه به گونه ای بوده که در شرایط جدید اقتصاد جهانی و بروز بحران های مالی، بحث تأمین مالی خدمات دولتی به عمده چالشهای آنها تبدیل گردیده است. در این ارتباط بحران مالی اخیر ۲۰۰۹-۲۰۰۷ ایالات متحده آمریکا آزمون مناسبی برای چالشهای تأمین مالی هزینه های رفاهی دولتهای رفاه شد. اولین و مهم ترین اثر سقوط شاخص های مالی در بازارهای این کشور، کاهش رفاه عمومی و تضعیف دولت رفاه در ایالات متحده آمریکا بود. گزینش و کاربست راهکارها جهت کنترل بحران توسط دولت در این کشور نظیر کاهش اخذ مالیات از طبقات و مؤسسات مالی و نیز تخصیص منابع مالی حمایتی به شرکت ها و مؤسسات اعتباری، باعث خلأ و کسری شدید درآمدهای دولت شده است (شیرخوانی و همکاران، ۱۳۹۰).

۶. اصول مکتبی (اهداف و مبانی) قانون اساسی

با توجه به تفاوت نظام ارزشهای مکتبی در نظام اقتصادی قانون اساسی با دولت رفاه و کاستی‌هایی که اینگونه الگوها در عمل به همراه داشته اند- تا جایی که عدم تکافوی نظامات هنجاری، چهارچوب های تئوریک دولت های رفاه خصوصاً در موضوع عدالت اقتصادی را به شدت زیر تیغ اتهام برده است- می توان به مقایسه جایگاه دولت در این میان دست یافت.

۶-۱. اهداف اقتصادی در قانون اساسی

اقتصاد در قانون اساسی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است تا جایی که فصل مستقلی را به آن

اختصاص داده است.^۱ رشد و تعالی معنوی افراد جامعه، ایجاد عدالت اقتصادی، رشد اقتصادی و استقلال اقتصادی، عمده ترین اهداف الگوی اقتصادی قانون اساسی هستند.

قانون اساسی هدف از پرداختن به اقتصاد را، رفع نیازهای انسان به عنوان ضرورت رشد و تکامل معنوی می داند. اقتصاد وسیله بوده و هدفی جز ارائه کارکرد بهتر در راه رشد و تعالی معنوی افراد در آن انتظار نمی رود.^۲ عدالت اقتصادی در قانون اساسی، از اهداف بسیار مهم است تا آنجا که اساس سامان اقتصاد بر اساس عدالت پی ریزی می شود.^۳ چارچوب مفهوم عدالت در حق برخورداری برابر، توازن نسبی درآمدها و ثروتها در جامعه، سهم بری افراد از تولید به میزان مشارکت، و قرار گرفتن اموال در موضع قوامی قابل درک است. قانون اساسی به هنگام پرداختن به حقوق اجتماعی به حق برخورداری یکسان برای همگان تأکید کرده است.^۴ قانون اساسی در مقدمه تحت عنوان اقتصاد وسیله است نه هدف، تحکیم بنیان های اقتصادی را در نفي تمرکز و تکاثر و سودجویی می داند. قانون اساسی با محترم شمردن مالکیت خصوصی افراد که از راه های مشروع کسب شده باشد،^۵ بر ضرورت سهم بری عوامل تولید از ثمره کارشان به میزان مشارکت آنها در فرایند تولید تأکید می کند.^۶

الگوی استفاده از علوم و فنون و تربیت افراد ماهر، به نسبت نیاز برای توسعه و پیشرفت اقتصادی را ضروری می شمارد.^۷ استقلال اقتصادی در دو معنای ایجاد خودکفایی و تأمین آزادی های اقتصادی به کار رفته، تأمین خودکفایی در علوم و فنون صنعت کشاورزی و امور نظامی با مسؤولیت دولت در اصولی از قبیل بند ششم در اصل ۳ و بندهای ۸ و ۹ در اصل ۴۳، مورد تأکید قرار گرفته و رشد و توسعه اقتصادی از جمله اهداف بوده و قانون اساسی با تأکید بر آن، به ضرورت لوازم تحقق چنین رشدی اشاره نموده است. این لوازم از قبیل استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری^۸ و

۱. فصل سوم با عنوان اقتصاد و امور مالی از اصول ۴۳ تا ۵۵.

۲. بند ششم از اصل دوم، اساس نظام جمهوری اسلامی را در حفظ کرامت و ارزش والای انسان می داند. همچنین اولین بند از اصل سوم، دولت را موظف به ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی از جمله مظاهر نامشروع اقتصادی می کند.

۳. در اصل سوم بند دوازدهم (۱۲-۳)، با همین عبارت به این مطلب تصریح شده است.

۴. بند ۹ از اصل سوم (۳-۹)، اصول ۱۴ و ۲۸، از جمله اصولی می باشند که این رویکرد در آنها یافت می شود. همچنین حق برخورداری برابر در تمام شئون درباره مسکن در اصل ۳۱، تحصیلات ابتدایی تا عالی در اصل ۳۰، تأمین اجتماعی و بیمه در اصل ۲۹ و شغل در اصل ۲۸ و بند دوازدهم اصل ۳ و بند اول اصل ۴۳، دنبال گردیده است.

۵. اصل ۴۷.

۶. به این مطلب در اصول ۴۶ و ۴۷، تأکید شده است.

۷. بند هفتم از اصل ۴۳.

۸. این قیود در قسمت «ب» از ششمین بند از اصل دوم قابل ملاحظه می باشد.

ضرورت تقویت روحیه تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی و فرهنگی مدنظر می‌باشند.^۱

۲-۶. مبانی اقتصادی

مبانی اصول کلی، نظام هنجارها و ارزش‌های حاکم بر رفتارهای اقتصادی نهادها و عناصر اقتصاد در هر نظام اقتصادی می‌باشند. مالکیت در قانون اساسی تابع اصل خدامالکی بوده و دارای منشأ الهی می‌باشد. آزادی اقتصادی نیز از مبانی بوده و در دو بعد ایجابی^۲ و سلبی^۳ مورد تأکید است. اصل ۴۳ به عنوان اصلی‌ترین اصل اقتصادی، تحقق اهداف اقتصادی را با تأکید بر حفظ آزادی افراد (امنیت اقتصادی) خواستار می‌شود. در اصل ۴۴ تقدم مصالح عامه بر منافع افراد، از تعبیر "آنچه موجب رشد و توسعه کشور در جلوگیری از ضرر و زیان جامعه" در شروط احراز مالکیت‌ها در بخش‌های اقتصادی (دولتی و غیردولتی)، برداشت می‌گردد. افراد حتی در انتخاب شغل حق ندارند به نحوی عمل نمایند که منافع جامعه را تهدید کند.^۴ محوریت عدالت در تمام شئون اقتصاد از جمله توزیع، از مبانی این الگو است.^۵

۷. جایگاه اقتصاد بخش عمومی در نگرش اقتصادی قانون اساسی و چارچوب دولت در آن

در مقدمه قانون اساسی در مواردی که به موضوع اقتصاد پرداخته شده، سخن از دولت به میان نیامده، بلکه صرفاً خواستار پیاده شدن و یا تبیین یک وضع مطلوب اقتصادی است. اما در میان اصول قانون اساسی، مکرراً این موارد از دولت خواسته شده است. در بند دوازدهم از اصل سوم دولت موظف شده تا همه امکانات خویش را به کار بندد تا اقتصاد صحیح و اهداف آن را محقق سازد. در اصل ۲۱ که نظر به اشتغال و تعدادی پوشش‌های اجتماعی دارد، نیز دولت به مانند اصل سوم موظف و مکلف شناخته شده است. همه این موارد، نشان از دولتی بزرگ، برنامه ریز و مسئول در برابر قسمت اعظمی از اقتصاد دارد.

۱. بندهای دوم تا چهارم از اصل ۳.

۲. اصول ۴۶، ۴۷ و ۲۸ در آزادی انتخاب شغل و فعالیت‌های اقتصادی، اصل ۵۰ در بهره‌برداری از طبیعت، لحاظ منابع آیندگان، اصل ۴۳ در عدم اضرار به غیر، اسراف و تبذیر در تمام شئون اقتصادی و اصل ۴۴ در عدم ضرر و زیان جامعه، قابل اشاره اند.

۳. از این قبیل می‌توان به موارد منع ثروتهای نامشروع در اصول (۴۳-۵) و ۴۹ و موارد تمرکز و تداول ثروت در اصل (۴۳-۲) اشاره نمود.

۴. این مطلب از اصول ۴۶، ۴۷ و ۲۸ استنباط می‌شود.

۵. بند دوازدهم از اصل ۳.

در پاسخ به این سؤال که اندازه دولت در الگو چگونه است، باید بیان داشت که تعیین حوزه‌های مالکیت در بخشهای مختلف، بر اساس حرکت قوامی اموال و در جهت رشد و توسعه اقتصادی و تحقق اهداف اقتصاد شکل می‌گیرد.^۱ در میان کلیاتی که در بند سوم از اصل ۴۳ بیان شده، عدم پذیرش دولت به عنوان یک کارفرمای بزرگ مطلق، از اهمیت خاصی برخوردار است و اینکه حضور دولت باید با رعایت ضرورت‌های حاکم بر برنامه‌ریزی باشد. بر خلاف این روند، مشاهده می‌شود که در اصل ۴۴ بخش اعظمی از اقتصاد از قبیل کلیه صنایع، بازرگانی خارجی، بانکداری، سدها و شبکه‌های آبرسانی، در اختیار دولت قرار می‌گیرد. در پایان اصل، این واگذاری، منوط به ایجاد رشد و توسعه اقتصادی و عدم ضرر و زیان جامعه گردیده و با سهم سایر نهادهای اقتصادی از جمله بخش غیر دولتی متفاوت نگردیده است و حتی در دو اصل پی‌درپی (۴۶ و ۴۷) به قوت از مالکیت خصوصی حمایت نموده است. یکی از نقشهای بسیار مؤکد دولت در اقتصاد نقش نظارتی آن است.^۲ دولت در الگوی اقتصادی قانون اساسی در تحقق اهداف عدالت اقتصادی و استقلال اقتصادی مسئول می‌باشد که اساساً قابلیت تحقق در قالب بازار را ندارد.

در سایر موارد، دولت مسئول پیگیری تحقق اهداف است.^۳ دولت در موارد ناکارآمدی بازار در تولید یک سری کالاهای عمومی حتی حق سرمایه‌گذاری در اقتصاد را دارد. این ردیف کالاهای قانون اساسی در چهار دسته تولید کالاهای عمومی خالص، کالاهای عمومی واسطه‌ای^۴، کالاهای استراتژیک تأمین‌کننده هدف استقلال اقتصادی^۵، و کالاهای مرتبط با هدف عدالت اقتصادی^۶ قابل معرفی می‌باشند.

سؤال در این است که نقش دولت در الگوی اقتصادی قانون اساسی (ج. ا. ا.) تا چه حد کاملاً چارچوب اقتصاد بخش عمومی می‌گنجد؟ بر اساس چارچوب قانونی بررسی شده فوق، ملاحظه می‌شود الگوی اقتصادی قانون اساسی از تمام ظرفیت‌های اقتصاد بخش عمومی بهره برده است.

۱. این مطلب از قیود پایانی اصل ۴۴، استنباط شده است.

۲. از سه اصل پایانی فصل اقتصادی قانون اساسی، اصول ۱۷۳، ۱۷۴ و اصول پراکنده دیگر، می‌توان از اصولی نام برد که نقش نظارتی دولت را در اقتصاد تعقیب می‌کنند.

۳. در ارتباط با تفصیل و مستندات این مطلب می‌توانید به قسمت ۳-۲-۸ تحت عنوان "نقش دولت در اقتصاد (سؤالات اساسی)" مراجعه فرمایید (زرین اقبال، ۱۳۸۱، صص ۹۱-۸۵).

۴. کالای عمومی واسطه‌ای، کالایی است که هرچند بخش خصوصی انگیزه‌ای برای تولید آنها دارد ولی ورود بخش خصوصی به آنها ترجیحات اجتماعی را به هم خواهد زد.

۵. کالاهایی از قبیل مخابرات، آب و برق از این قبیل می‌باشند که در اصل ۴۴ مورد اشاره قرار گرفته‌اند. به کلیت این مطلب نیز در بندهای یازدهم از اصل ۳ و نهم از اصل ۴۳ تأکید شده است.

۶. این کالاهای در اصولی از قبیل ۲۸، ۲۹ و ۳۰ ذکر گردیده است.

دولت در قانون اساسی دارای دو نقش ذاتی و عرضی است. نقش ذاتی، نظر به پذیرش ضرورت‌هایی در اقتصاد دارد که اساساً در بخش خصوصی و بازار محقق نمی‌گردد که این کاملاً در چارچوب بخش عمومی مانند تولید کالاهای عمومی، جبران رفاهی اثرات خارجی، سیاست‌های توزیعی و تثبیتی قرار دارد. نقش عرضی یا غیرذاتی، نظر به تنظیم سازوکارهای عمل‌کننده در اقتصاد (بخش غیر خصوصی) دارد تا از این طریق، اقتصاد بتواند اهداف موضوعه اقتصاد را محقق گرداند. این اقدامات در همان سه محور دنبال شده و دولت در نگرش اقتصادی قانون اساسی دارای ظرفیت بسیار بالایی در انطباق با اقتصاد بخش عمومی برخوردار است.

۸. جمع بندی و نتیجه‌گیری

مقاله ابتدا به شناخت اقتصاد بخش عمومی و محورهای دخالت آن در اقتصاد یعنی تخصیص، توزیع و تثبیت و چگونگی آن پرداخت. در نتیجه بحث دریافتیم دولت مطابق با قوانین اقتصادی و در چارچوب قواعد بازار، می‌تواند به تخصیص بهینه منابع در اقتصاد، توزیع مطلوب نظام ارزشی حاکم بر اقتصاد و تثبیت اقتصاد در حول اهداف تعیین شده، کمک نماید. برخی از وظایف دولت در اقتصاد مانند نظارت و سیاست‌گذاری، برخورد با انحصارات در بازار، تولید کالاهای عمومی، توسعه خدمات اجتماعی می‌باشد. الگوی اقتصادی دولت رفاه از حیث تطابق با اقتصاد بخش عمومی از هماهنگی بسیار بالایی برخوردار بوده، اما در حوزه عمل به عدم توازن در اقتصاد دامن زده است. دولت‌های رفاه چندان در بهره‌گیری از سایر ظرفیت‌های اقتصادی مانند ظرفیت‌های موجود در نهادهای بخش غیر دولتی، موفق عمل نکرده‌اند.

چنانچه ملاحظه شد، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با محوریت دین اسلام به تدوین حقوق اقتصادی اهتمام ورزیده است. در این نگرش، هدف کلی نظام اقتصادی قانون اساسی، تعالی معنوی افراد است، در حالی که دولت رفاه یک گرایش مثبتی بر مکاتب مادی بوده و هدف آن افزایش بهره‌مندی افراد در معیشت دنیوی با تأکید بر ارزشهای موجود در سرمایه‌داری از جمله اصالت لذت و نفع شخصی است؛ هر چند از الگوهای هنجاری اخلاقی نیز بهره برده باشد.

محوریت عدالت اقتصادی در ایجاد سیاست‌های اقتصادی در هر دو الگو به نحو مطلوبی تعقیب می‌گردد. این محور، هم با دخالت دولت و هم، از طریق مشارکت‌های مردمی در هر دو الگو دنبال می‌شود. در کنار هدف عدالت اقتصادی، هدف استقلال اقتصادی و سیاست‌های حمایت از بازار داخلی نیز در آنها از اهمیت بالایی برخوردار است؛ اگرچه در الگوی قانون اساسی به عنوان یک تکلیف قانونی، از قوت بیشتری برخوردار است. تفاوت اصلی در این میان، مربوط به نظام معرفتی و نگرش مکتبی دو الگو است. در حالی که قانون اساسی (ج.ا.ا.) برابری را جز به معنای برخورداری افراد ناتوان و محروم

از حداقل مزایای طبیعی زندگی نمی‌پذیرد، دولت‌های رفاه برابری را در قالب‌های نظام‌های توزیعی و نوعی تعدیل اقتصادی دنبال می‌کنند که در آن از قواعد بازار آزاد و اصول رقابت و کارآیی فاصله گرفته‌اند.

مفهوم آزادی اقتصادی نیز صورتی کاملاً متفاوت در دو الگو دارد. در حالی که مبنای مکتبی آزادی در الگوی اقتصادی قانون اساسی، تابع قواعد آزادی و مسؤولیت‌پذیری فرد در قبال خداوند و به تبع آن، در قبال جامعه است، مفهوم آزادی اقتصادی در دولت‌های رفاه، تابع برابری در مقابل قانون است. در مفهوم برابری، هر دو الگو بر نبود موانع خارجی در بروز خلاقیت‌های فردی و تأمین حداقل امکانات صحنه گذاشته‌اند.

در پاسخ به این سؤال که چه مزیتی را می‌توان برای الگوی دولت در نگرش اقتصادی قانون اساسی نسبت به الگوی مشابه در دولت‌های رفاه قائل شد، به ظرفیت‌سازی و الگوی نهادسازی در الگوی قانون اساسی رسیدیم. به عنوان نمونه، کاستی‌هایی که در نتیجه دخالت دولت‌های رفاه در زمینه‌های رفاه اجتماعی از قبیل تأمین حداقل‌های معیشت، آموزش در تمام سطوح، بهداشت و مسکن مشاهده شد، می‌تواند با فعال‌سازی و به کارگیری سایر ظرفیت‌های موجود در اقتصاد تا حدی جبران گردد. بر اساس ظرفیت مکتبی این الگو و برداشت خاص آن از مفهوم مسؤولیت افراد در قبال جامعه به عنوان یک تکلیف الهی، دولت می‌تواند با تقویت ایجاد زمینه‌های مشارکت عموم و مسئولیت‌پذیری آحاد مردم، تحقق اهداف اقتصاد را با استفاده از ظرفیت‌های درونی جامعه و با ضمانت بیشتری از الگوی دولت رفاه دنبال نماید.

در هر دو الگو، کما بیش دولت با استفاده از ظرفیت‌های موجود اقتصاد بخش عمومی، به وظائف خود عمل کرده و به تحقق اهداف اقتصاد کمک می‌کنند، اما عملکرد دولت‌های رفاه به نحوی بوده است که در حال حاضر با چالش‌های عظیم تأمین مالی روبرو است. نقش دولت در الگوی نظری اقتصادی قانون اساسی، یک نقش منحصر به فرد و با تأکید بر وظائف ذاتی دولت در به کارگیری کلیه امکانات و منابع اقتصاد در هر دو بخش دولتی و غیردولتی در محورهای سه گانه است که تضمین بیشتری نسبت به دولت رفاه در جهت تعقیب تحقق اهداف موضوعه اقتصاد ایجاد نموده است. به عنوان نمونه در این الگو، تأمین مالی دولت از تنوع بیشتری برخوردار بوده و علاوه بر درآمدهای مالیاتی مشابه در دولت‌های رفاه، شامل مواردی چون درآمدهای حاصل از انفال (موارد مالکیت‌های دولتی و عمومی) و درآمدهای ناشی از مشارکت‌های عمومی نیز می‌شود. لذا در الگوی قانون اساسی (ج. ا. ا.) برخلاف دولت رفاه، جهت درآمدی فراتر از حرکت انتقالی صرف از بالا به پائین است. برای تأمین مالی هزینه‌های خدماتی و رفاهی، ظرفیت نهادی اجتماعی و قانونی ایران، حتی در مقایسه با بعضی از کشورهای پیشرفته، از وسعت و برجستگی برخوردار است.

منابع و مأخذ

- ابوالحسنی اصغر (۱۳۸۰). بررسی اصول اقتصادی قانون اساسی (ج. ا. ا). از دیدگاه تعادل و عدم تعادل اقتصادی؛ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۱۳
- الوانی، سید مهدی (۱۳۸۵). درآمدی بر نقش و اندازه دولت در ایران؛ مجلس و پژوهش، سال ۱۳، شماره ۵۳، پائیز.
- تقوی، مهدی و مهندس، ابوطالب (۱۳۷۵). مالیه عمومی؛ تهران: فروردین، چاپ سوم.
- جیروند عبدالله (۱۳۶۶). مالیه عمومی جدید؛ تهران: مولوی، چاپ اول.
- خلیلیان، علیرضا (۱۳۷۸). مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی: سوئد؛ انتشارات وزارت خارجه.
- دادگر یداله (۱۳۷۸). مالیه عمومی و اقتصاد دولت؛ تهران: بشیر علم و ادب، چاپ اول.
- دادگر، یداله (۱۳۸۰). مروری بر ادبیات نقش و جایگاه دولت در اقتصاد؛ فصلنامه فرهنگ و اندیشه، سال اول، شماره دوم.
- دادگر، یداله (۱۳۸۴). قانون اساسی و دولت رفاه سازگار در اقتصاد ایران؛ فصلنامه اقتصاد و جامعه، شماره ۳، بهار.
- دادگر، یداله (۱۳۹۰). ظرفیت اقتصاد سیاسی قانون اساسی جهت انضباط بخشی مدیریت بخش عمومی؛ دو فصلنامه اقتصاد تطبیقی، سال دوم، شماره ۲، پائیز و زمستان.
- دادگر، یداله (۱۳۹۱). درآمدی بر روش شناسی علم اقتصاد؛ تهران، نشر نی.
- راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی (ج. ا. ا)، مجلس شورای اسلامی، آذر ۱۳۷۳.
- رحیمی بروجردی، علیرضا و عیوضلو، حسین (۱۳۷۸). مجموعه میزگردهای تخصصی پیرامون فلسفه اقتصاد اسلامی؛ تهران: مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی.
- رنانی، محسن (۱۳۸۱). ماهیت و ساختار دولت در ایران؛ تهران: مرکز نشر آثار پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- رنگریز، حسن و خورشیدی، غلامحسین (۱۳۹۱). مالیه عمومی و تنظیم خط مشی مالی دولت؛ چاپ و نشر بازرگانی.
- زاهدی مازندرانی، محمد جواد (۱۳۷۹). ظهور و افول دولت رفاه؛ فصلنامه تأمین اجتماعی، سال دوم، شماره ۳ (پیاپی ۶)، پاییز.
- زرین اقبال، حسن (۱۳۸۱). نگرش اقتصادی قانون اساسی ج. ا. ا. با تأکید بر نقش دولت در آن؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع).
- زرین اقبال، حسن (۱۳۸۵). نقد چارچوب نظریه عدالت اقتصادی در دولت رفاه؛ فصلنامه اقتصادی تکاپو،

- تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، زمستان.
- سامتی، مرتضی (۱۳۷۲) اندازه مطلوب فعالیت های اقتصادی دولت در ایران؛ پایان نامه دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- سعیدی، علی اصغر (۱۳۸۶) چالش ها و فرصت های تدوین نظام رفاهی جامع در ایران بعد از انقلاب؛ دو فصلنامه دین و ارتباطات، شماره ۳۱، بهار و تابستان.
- شکیبایی، علیرضا (۱۳۷۸) مالیه عمومی؛ نشر نور علم، چاپ اول.
- شیخی مهرآبادی، علی (۱۳۸۶) نقش دولت در اقتصاد اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ تازه های اقتصاد، شماره ۱۱۶، تابستان.
- شیرخوانی، محمدعلی؛ ارغوانی، فریبرز و یزدانشناس، زکیه (۱۳۹۰) بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۰۹ و تضعیف کار ویژه دولت رفاه در ایالات متحده آمریکا؛ پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۳، تابستان.
- صراف، فریدون (۱۳۵۱) بودجه ریزی دولتی و نظام بودجه ای ایران؛ تهران: مدرسه عالی بازرگانی، چاپ اول.
- عظیمی، حسین (۱۳۸۰) دولت در علم اقتصاد و توسعه اقتصادی؛ فصلنامه فرهنگ و اندیشه، سال اول، شماره دوم.
- فیتزپتریک، تونی (۱۳۸۱) نظریه رفاه؛ ترجمه هرمز همایون پور؛ تهران: مؤسسه عالی پژوهشی تأمین اجتماعی، چاپ اول.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۵۸) آدام اسمیت و ثروت ملل؛ تهران: شرکت سهامی جیبی.
- کار، ای. اچ (۱۳۵۶) جامعه نو؛ ترجمه محسن ثلاثی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- وینسنت، آندرو (۱۳۷۶) نظریه های دولت؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- هادوی نیا، علی اصغر (۱۳۸۶) مبانی نظریه دولت در قرآن کریم؛ فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان.
- هانت، ای. ک. (۱۳۵۸) تکامل نهادها و ایدئولوژی های اقتصادی؛ ترجمه سهراب بهداد؛ تهران: کتابهای جیبی.
- Anderson, M. (1978). Welfare. Stanford Calif: Stanford University Press.
- Barr, N.(2012).The Relevance of Efficiency to Different Theories of Society. Economics of the Welfare State (5th ed.). Oxford University Press.
- Bell, J. F. (1967). A History of Economic Thought; New York: The Ronald Press Company, Second Edition.
- Benigno, G. & Benigno, P.(2004). Designing Target Rules for International Monetary Policy Cooperation, LSE Research Online Documents on Economics 3759, London School of Economics and Political Science, LSE Library.
- Bergh, A. (2003). Distributed by the Department of Economics; Sweden: Lund University.

- Brittain, J. A. (1972). The payroll Tax for social security; Washington: Brookings Institution. Carnegie Commission on Higher Education; San Francisco: Mc Graw-Hill.
- Buchanan, J.M., & Gordon, C.T. (1962). The Calculus of Consent : Logical Foundations of Constitutional Democracy. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Carmignani, F.(2001). Political Data for Applied Political Economy Research. Working Papers 43, University of Milano-Bicocca, Department of Economic.
- Connolly, S & Munro, A.(1999). Economics of the Public Sector, London: Prentice Hall Europe, First Edition.
- Friedman, M & Friedman, R.(1980). Free to Choose: A Personal Statement; New York: Harcourt Brace Jovanovich, First Edition.
- Friedman, M & Friedman, R .(1962). Capitalism and Freedom; Chicago: University Of Chicago Press.
- Friedman, M & Schwartz, A. J. (1963). A Monetary History of the United States 1867-1960; Princeton University Press.
- Friedman, Milton (1963) Some Comments on the Significance of Labor Economic Policy; Chicago: University of Chicago Press.
- Gammon, M. (1976). Health and security, London: St. Michaels Organization Press.
- Gilbert, N.(1983). Capitalism and the Welfare State; London: Yale University Press.
- Horowitz, H. L. (1976). Culture & the City. University Press of Kentucky.
- Levin, H. M.(1972). Aspects of a Voucher Plan for Higher Education. Occasional Paper, School of Education, London: Stanford University.
- Musgrave, R A & Musgrave, P B. (1989). Public Finance in Theory and Practice. New York: Mc graw-Hill, 5th. Ed.
- Musgrave, R. A. (1959). The Theory of Public Finance: A Study in Public Economy. New York: Mc graw-Hill , First Ed.
- Samuelson, P. (1958). An Exact Consumption-Loan Model of Interest With or Without the Social Contrivance of Money. Journal of Political Economy.
- Schuyt, K. (1998). The Sharing of Risks and the Risks of Sharing: Solidarity and Social Justice in the Welfare State. Netherlands: Springer Netherlands, Issue: Vol. 1, No. 3.
- Smith, A. (1976) .An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nation. Volume II, Chicago: The University of Chicago press.
- Smith, W. O. L. (1979) Encyclopedia Britannica. Vol. v.
- Titimus, R. (1976). Essays On The Welfare State; London: Georg Allen and Unwin L.T.D.
- West E. G. (1984). The Political Economy Of American Public School legislation. Yale University Press.
- Zarineghbal, H.(1385). The Critique of the Economic Justice Theoretical Framework in Welfare State. Journal of Economy: Takapoo, Jahadedaneshgaahi Press.